

- یزد در اسناد/امین/الضرب (سال‌های ۱۲۸۸-۱۳۳۰ قمری)، به کوشش ایرج افشار و اصغر مهدوی، تهران: طلایه، ۱۳۸۰.  
- یزدنامه، یزدنامه، کتابشناسی...، ایرج افشار، تهران: فرهنگ ایران‌زمین، ۲ جلد (جلد سوم زیر چاپ)، ۱۳۷۱-۱۳۷۷.

- واژه‌نامه یزدی، ایرج افشار، به کوشش محمدرضا محمدی، یزد: اندیشمندان یزد، ۱۳۹۰.  
- یادگارهای یزد، ایرج افشار، یزد: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی و خانه کتاب یزد، ۳ جلد، چاپ دوم، ۱۳۷۴.



## مرحوم آذریزدی و ایرج افشار

و ناسزا نمی‌نویسند؟ اگر آدم بخواهد از حرف‌های دیگران این قدر نگران باشد، نمی‌تواند دست به هیچ کاری بزند. تو کار خودت را بکن دیگران هم کارشان را می‌کنند و سرانجام مردم هم قضاوتشان را می‌کنند.» گفتم: «باشد آن یادداشت را کامل می‌کنم و می‌فرستم که شما هم ببینید.» گفتم: «حالا شد! حتماً بنویس.» و چون خداحافظی کردیم که از هم جدا شویم، تاسی چهل قدم، چند بار تأکید می‌کرد که: «بنویسی‌ها، بنویس، بنویس!» این بود که آن شرح را نوشتیم و فرستادم و همان است که در جلد دوم یادنامه هفت‌هشت جلدی افشار چاپ شده و ضمناً آن نوشته را در کتاب زندگی و آثار مهدی آذریزدی چاپ حوزه هنری هم نقل کرده‌اند.

دیگر [آنکه] در سال‌های اخیر که از سال ۷۳ به یزد برگشتم، به فیض دیدار دوستی نایل شدم به نام آقای آرامش که هفته‌ای یک بار به دیدارم می‌آمد. و یک روز که صحبت از نامگذاری خیابانی در کرمان به نام دکتر باستانی پاریزی پیش آمد، گفتم: «چنان که معروف هم هست، کرمانی‌ها مردمی خون‌گرم و باوفا هستند و حقی را ادا کرده‌اند و گرنه این نامگذاری چیزی بر بزرگی باستانی نمی‌افزاید. اما همان قدر که باستانی به کرمان علاقه‌مند است و به هر بهانه‌ای آن را تمجید می‌کند، ایرج افشار هم به یزد علاقه‌مند است و کتاب‌های بسیار ارجمندی درباره یزد تألیف کرده. اما یزدیها یا رجال قوم یزد حتی از نامگذاری یک خیابان هم به نام او کوتاهی کرده‌اند.» آقای آرامش گفت: «راستی هم‌ها! من از اهلس می‌پرسم که چرا از افشار یاد نمی‌کنند.» هفته بعد گفت: «پرسیدم و گفتند: آخر ایرج افشار مسأله دارد. گفتم: چه مسأله‌ای؟ گفتند: این که او آثار تقی‌زاده را چاپ کرده و تقی‌زاده کسی است که اهل حل و عقد با او مخالفند.» و وقتی با مردم این طور رفتار می‌شود، قدر کارهای آنها شناخته نمی‌شود.



نویسنده فقید، مرحوم مهدی آذریزدی، از دیدارهای خود با استاد ایرج افشار خاطراتی را نقل کرده است و در بخشی از این خاطرات از قول استاد افشار می‌گوید که:

اگر آدم بخواهد از حرف‌های دیگران این قدر نگران باشد، نمی‌تواند دست به هیچ کاری بزند. تو کار خودت را بکن دیگران هم کارشان را می‌کنند و سرانجام مردم هم قضاوتشان را می‌کنند.

مرحوم مهدی آذریزدی می‌گوید: ده بیست سال بود که مقیم تهران بودم. معمولاً با ایرج افشار نشست و برخاستی نداشتیم و فقط گاه‌گاه توی کوچه و خیابان به هم برمی‌خوردیم و چهار پنج سال بود که دیدار راهگذری هم دست نداده بود. یک روز پاکتی با آرم مجله آینه از پست شهری به کتابفروشی اشرفی - که بیش از کتابفروشی‌های دیگر مانوس بودم - به نام من رسید. در آن نامه‌ای سه چهار سطر بود و یک شماره روزنامه نهای یزد. در نامه نوشته بود:

می‌دانستم که مثل همیشه منزوی هستی و با یزد هم رابطه نداری. امروز دیدم مقاله‌ای درباره تو در نهای یزد چاپ شده به قلم آقای سید محمد نواب رضوی و این قسمت دوم مقاله بود. آن را برای فرستادم که اگر ندیدی، دیده باشی. قسمت اول آن را من هم ندیده‌ام.

البته که هم از این خبر و از این همه نیک‌خواهی خوشحال شدم.

دیگر اینکه یک روز توی بازار تجریش به هم رسیدیم. بعد از حال و چه خبر، ضمن حرف‌ها گفتم چند سال پیش در یزد با ابوی‌تان دکتر افشار دیداری داشتیم که به نظرم جالب توجه بود. آن را نوشتیم اما نیمه‌کاره رها کردم. پرسید: «چرا؟» گفتم: ترسیدم مثل آن قضیه نامه جمال‌زاده بشود که عباس پهلوان، مدیر مجله فردوسی، آن قدر دشنام و ناسزا به من داد. نمی‌دانم چرا بعضی‌ها با من بدند.» گفتم: «مگه با من بد نیستند و دشنام